

ز مادر نبیره شمیران شهم (فرضیه‌ای دربارهٔ مادر و نیای بهرام گور)

دکتر محمود حسن‌آبادی^۱

چکیده

بهرام پنجم (گور) از خودش به عنوان نبیره شمیران شاه نام می‌برد و شمیران نام شناخته‌ای نیست. برخی منابع غربی و ایرانی از ازدواج یزدگرد، پدر بهرام، با دختری یهودی خبر داده‌اند. با هدف برانگیختن توجه شاهنامه پژوهان و ایران شناسان، این جستار یافتن پاسخ چند سوال را دنبال کرده است: آیا یزدگرد با دختری یهودی - شوشاندخت - ازدواج کرده و مادر بهرام همین همسر یهودی بوده است؟ شمیران شه که بهرام خود را از سوی مادر، نبیره او دانسته، کیست؟ در این جستار، پس از نگاهی گذرا به منابع و شیوه تاریخ‌نگاری در ایران، با استناد به اشارات تاریخی و جغرافیایی، به بررسی پادشاهی یزدگرد و بهرام گور و نظریات مختلف در باب ازدواج یزدگرد با دختری یهودی و شمیران شاه پرداخته‌ایم. نتایج تحقیق بر آن است که شمیران مذکور نام شخص نیست، بلکه نام مکانی است که می‌تواند با ایرانویج اسطوره‌ای منطبق باشد؛ در این صورت شمیران شاه، پادشاه ایرانیان در آن سرزمین سردسیر، یعنی جمشید بوده است. بهرام با اشاره به شمیران شه به عنوان جد مادری، بر ایرانی بودن و قدمت خاندانش تأکید می‌کند - شاید چون شایستگی‌اش برای شاهی از سوی بزرگان مورد تردید واقع شده بود - چنان که پیش از آن ایرانی بودنش را از سوی پدر نیز نشان داده بود.

کلید واژه‌ها: شهرستان‌های ایران‌شهر، دارمستتر، تلمود، یزدگرد، بهرام، شوشاندخت، شمیران شاه

مقدمه

منابع ایرانی تاریخ ساسانی، از لحاظ زمانی به دو دسته منابع قبل از اسلام و منابع بعد از اسلام تقسیم می‌شوند. در منابع قبل از اسلام، مطالب واقعی و تاریخی، نسبت به مضامین افسانه‌ای کمتر است. در بینش روایت‌نویسان عصر ساسانی ثبت حقیقی رخدادها کمتر مطرح بود و هدف تحت تأثیر قرار دادن شنونده و خواننده از طریق ایجاد هیجان و خلق افسانه‌ها بود (یارشاطر، ۱۳۸۳: ۱-۴۸۰). مورخان ایرانی بعد از اسلام نیز که بیشتر اطلاعات تاریخی در مورد ساسانیان از آثار آنان به دست می‌آید، تا حدودی تحت تأثیر نوشته‌های پهلوی و روایت‌نگاری عصر ساسانی قرار داشته و در کنار ثبت وقایع تاریخی، مطالب افسانه‌ای، غیر منطقی و ماورای طبیعی را لابه‌لای مطالب تاریخی خویش گنجانده‌اند.

از آثار بازمانده پیداست که در حکومت ساسانی نهاد دینی و موبدان و وابستگان به این نهاد قدرت بسیار داشته‌اند؛ چنانکه حتی گاهی انتخاب نهایی جانشین شاه با موبدان موبد بود و در این کار ایران سپاهبد و بزرگ فرمادار او را همراهی می‌کردند (هوار، ۱۳۷۵: ۱۶۳) و در صورت اختلاف میان آنان، منحصر به موبدان موبد بود (کریستنسن، ۱۳۸۲: ۱۹۲).

برخی محققان بر آنند که ظاهراً در قرن پنجم میلادی، میان شاه و موبدان زرتشتی و اشراف و زمین‌داران تعارض‌هایی ایجاد شد و این تعارض‌ها در زمان یزدگرد اول به اوج خود رسید. یزدگرد در ابتدای سلطنت خویش، با دو دشمن و رقیب اصلی روبرو بود: دشمن داخلی یعنی موبدان و اشراف؛ دودیدگر دشمن و رقیب همیشگی خارجی یعنی امپراتور مسیحی روم شرقی. یزدگرد برای مقابله با موبدان و اشراف، سیاست صلح و آشتی با روم را در پیش گرفت و با رفتار مسامحه‌آمیز نسبت به پیروان مسیحیت و یهود و سایر ادیان، اعتماد رومیان را جلب نمود تا آنجا که امپراتور بیزانس، آرکادیوس، قیوموت فرزندش را به یزدگرد سپرد و یزدگرد تا انتها به این تعهد پایبند ماند (پروکوپوس، ۱۳۶۵: ۹-۱۸)؛ گرچه برخی محققان در کلّ قضیه قیوموت تردید روا داشته‌اند (Neusner, 1970, V. 5: 3)؛ فرای، ۱۳۸۲: ۵۰۹).

یزدگرد با تکیه بر دوستی روم، دست موبدان و اشراف را از قدرت کوتاه نمود و بیست و دو سال با اقتدار حکم راند و در این مدت مسیحیان، یهودیان و پیروان سایر ادیان در آرامش و آزادی می‌زیستند.^۱ وی در مخالفت با بزرگان و روحانیان زرتشتی - موبدان و هیربدان - تا آنجا پیش رفت که بر خلاف رسم معمول زمان، فرزند خویش، بهرام را برای تربیت نه به آنان که به نعمان و منذر سپرد؛

البته برخی بر آنند که اقامت بهرام در دربار امرای عرب جنبه تبعید داشته (دیاکونوف، ۱۳۸۳: ۳۰۵) و نتیجه اختلاف نظر بین یزدگرد و بهرام بوده است (کریستنسن، ۱۳۸۲: ۱۹۹).

یزدگرد با این سیاست، گرچه در عرصه سیاسی توفیق بسیار به دست آورد، اما خشم و نارضایتی روحانیان و اشراف را برانگیخت. پس از مرگ وی^۳، اشراف و روحانیان با سلطنت پسرش، بهرام پنجم (پادشاهی از ۴۲۱ تا ۴۳۸م) مخالفت نمودند، اما او با اقتدار بر تخت نشست و از قضا به همان ترتیبی رفتار نمود که آنها می‌پسندیدند. بنابراین به نظر می‌رسد که اشراف و موبدان برای جبران، انبوهی از افسانه‌ها و داستان‌های کهن و عامیانه^۳ را به وی نسبت دادند (رک: خالقی مطلق، ۱۳۹۱: ۲۵۶) و او را پادشاهی آرمانی معرفی نمودند، تا آنجا که نویسندگان متن‌های آخر الزمانی زرتشتی از جمله *زند بهمن یسن*، بهرام را پادشاهی می‌دانند که مینوی رامش را بینا و آشکار کرد و اهریمن با جادوان باز به تیرگی و تاریکی دوزخ رانده شدند (زند و هومن یسن، ۱۳۴۲: فصل ۳، فقره ۲۷؛ نیز رک: زند بهمن یسن، ۱۳۷۰: فصل سوم، بند ۲۷). مورخان ساسانی گرچه گاهی وی را از ملامت و نکته‌گیری مثلاً درباره شهوترانی فراوان، اسراف و عدم توجه چندان به امور مملکت معاف نداشته‌اند، لکن شکی نیست که چون زمام امور را به بزرگان دولت واگذار کرد، مطبوع و محبوب نجبا و روحانیان شد و قسمتی از شهرت عظیم او را مربوط به همین محبوبیت نزد بزرگان باید دانست (کریستنسن، ۱۳۸۲: ۲۰۱).

به هر حال، موضوع این جستار بیت زیر است که بهرام، پس از آنکه با وجود مخالفت موبدان و بزرگان، با بهره‌گیری از عنصر قدرت و غلبه، بر تخت شاهی می‌نشیند، ضمن برشمردن فضایل خویش، می‌گوید:

ز مادر نبیره شمیران شهم ز هر گوهری با خرد هم‌رهم

(شاهنامه، دفتر ششم: ۴۰۳، ب ۵۷۵)^۴

در *شهرستان‌های ایران شهر* نیز آمده است: «شهرستان شوش و شوشتر را شیشین دخت/ شوشین دخت^۵، زن یزدگرد پسر شاپور ساخت که دختر راس الجالوت (رش گالوت)^۱، شاه جهودان و مادر بهرام گور بود» (شهرستان‌های ایران شهر، ۱۳۸۸: ۴۱؛ فقره ۴۷)؛ «شهرستان جی را اسکندر ملعون پسر فلیپوس ساخت، اقامتگاه جهودان آنجا بود. در دوران فرمانروایی یزدگرد پسر شاپور به خواهش زن خویش، شیشین دخت (جهودان را) به آنجا آورد» (همان، همانجا: فقره ۵۳). «شهر خوارزم را نرسه پسر جهود ساخت» (همان: ۳۸؛ فقره ۱۰). بعضی منابع دیگر، بدون ذکر نام و نسب مادر بهرام، نوشته‌اند که

وی تا زمان مرگ بهرام زنده بود. پس از آنکه بهرام در هنگام شکار گور در چاهی یا مردابی افتاد و غرق شد-البته بنا بر شاهنامه بهرام در بستر از دنیا رفت-، به فرمان و هزینه مادرش چاه را کردند و از آن گل و لجن بسیار برآوردند، اما جثه بهرام - و اسبش - به دست نیامد (ابن اثیر، ۱۳۸۴، ج ۲: ۴۷۲؛ طبری، ۱۳۷۵، ج ۲: ۳-۶۲۲). سوال این جستار این است که این شمیران‌شه چه کسی بوده است؟

پیشینه بحث

غیر از شاهنامه، مسئله تبار مادری بهرام نخستین بار در *شهرستان‌های ایران‌شهر* ذکر شده و ظاهراً دلیل ورود به بحث، همین دو منبع بوده است: بیشتر *شهرستان‌های ایران‌شهر* و کمتر *شاهنامه*. از شاهنامه‌شناسان ایرانی، کزازی در شرح مصرع مورد نظر در شاهنامه، بی هیچ استدلالی، تنها از ره احتمال، شمیران‌شه مذکور در داستان بهرام در شاهنامه را همان شمیران‌شاه *نوروزنامه* دانسته است (کزازی، ۱۳۸۵، ج ۷: ۳۰-۷۲۸). از ایران‌شناسان اروپایی، دارمستر است که ابتدا به مطالب *شهرستان‌های ایران‌شهر* توجه کرده و نظریه‌ای داده و بعد برای اثبات آن، به مصرع شاهنامه متوسل شده؛ سپس نولدکه و کریستنسن تقریباً همان مطالب او را تکرار کرده‌اند. محققان یهودی بیشتر به خاطر مطالب کتاب *شهرستان‌های ایران‌شهر* مبنی بر ازدواج یزدگرد با یک بانوی یهودی و فرزندان حاصل از این ازدواج، ساخت دو شهر شوش و شوشتر توسط این بانو و خوارزم توسط نرسه فرزند وی، و سپس انتقال یهود از ارمنستان (وان) به اصفهان به تقاضای این ملکه، وارد این باب شده و اظهار نظر کرده‌اند؛ آنان با تکیه بر تلمود و سنت یهودی، نظر داده‌اند که مادر بهرام، شوشان‌دخت یا شوشین‌دخت، دختری یهودی بوده و از این رو خود بهرام نیز یهودی‌زاده بوده است (Gray, 1916: 465). پیش از هر مطلبی، ابتدا باید به طرح، بررسی و نقد مطالب کتاب *شهرستان‌های ایران‌شهر* و نیز نظرات دارمستر و محققان یهودی پرداخت.

بررسی شهرستان‌های ایران‌شهر

اطلاعات مندرج در شهرستان‌های ایران‌شهر، در بسیاری مواضع، محل تردید و تشکیک واقع شده است؛ اساساً موضوع *شهرستان‌های ایران‌شهر* منحصراً جغرافیاست و دغدغه‌های تاریخنگاری و اصالت تاریخی در آن کمتر دخیل بوده است. همچنان که هسته اساطیری در برخی مواضع آن به چشم می‌خورد که محصول زمان‌های بسیار دورتر بوده است. در این رساله همانند اغلب آثار پهلوی،

اسطوره‌ها و واقعیت‌های تاریخی درهم می‌آمیزند (تفضلی، ۱۳۸۹: ۶-۲۶۴). از جمله مطالبی که در شهرستان‌های ایران شهر آمده و از نظر تاریخی غیرمعتبر است اینکه «بعضی شهرها از سوی کسانی که در کتاب از آنها یاد شده، بنیان نیافته‌اند. تاریخ بنای این شهرها متعلق به دوران‌های قدیم‌تر است. شهرهای مذکور از سوی شخصیت‌هایی که نامشان در کتاب آمده است، بنا نشده‌اند، بلکه بسط و توسعه یافته‌اند. مکان جغرافیایی بعضی از شهرها نیز معلوم نگردیده است ...» (پیگولوسکایا، ۱۳۷۷: ۱۶۱).

ظاهراً در میان تاریخ نویسان و جغرافی نگاران کهن سنتی وجود داشته که بر اساس آن، ساخت هر شهری را به شهریاری نسبت می‌داده‌اند؛ چنان که مستوفی شوشتر را ساخته هوشنگ پیشدادی و شوش را ساخته مهالیل، نواده آدم می‌داند (کسروی، ۱۳۵۲: ۲۵۱)؛ طبری و حمزه اصفهانی درباره شاپور دوم ساسانی می‌نویسند که وی شهری درخوزستان بنیاد گذارده، «ایرانخه شاپور» یا «ایران شهر شاپور» نام نهاد و مردم تازی آن را «سوس» خواندند با آنکه بی‌گفتگوست که شهر شوش هزارها سال پیش از ساسانیان آباد و یکی از شهرهای بنام گیتی بوده است (کسروی، ۱۳۵۲: ۲۵۴). نشانه‌هایی از این رسم را سیفی درباره هرات آورده است (سیفی، ۱۳۸۱: ۹ به جلو).

کسروی این سنت نام‌گذاری شهرها به نام شاهان و از آن بالاتر بنیان‌گذاری آنها توسط شاهان را محل رد و تردید قرار داده است (کسروی، ۱۳۵۲: ۴-۲۵۳). کاری که شاهان در نهایت می‌کرده‌اند، یا مثل کاری بوده که کشورگشایان می‌کرده‌اند که در مناطق فتح شده، ساخلوبی برای حفظ آن نقاط درست می‌کرده و تعدادی سرباز با خانواده‌هایشان در آنجا می‌گمارده‌اند مثل آنچه به اسکندر منسوب است. یا آنکه وقتی توجهشان به شهری جلب می‌شد یا دهی کوچک را توسعه می‌دادند، بارو، دژ و استحکاماتی برای آن می‌ساختند و یا نام خویش را بر کل شهر یا بر باروی آن می‌نهادند. تغییر نام برخی شهرها (اردشیر خره و فیروز آباد) از این رسم نامطلوب ناشی شده است. بنیان‌گذاری دو سه شهر شوش و خوارزم و ... توسط شوشان‌دخت یا فرزندش نرسه که در شهرستان‌های ایران شهر آمده، نیز از این جنس است و نمی‌تواند درست باشد و نهایتاً شباهت لفظی باعث ایجاد این تصور شده است؛ انتساب بنیان شهری به شخصیتی فقط بر اثر شباهت لفظی و اشتقاق عامیانه مصادیق زیادی در ایران و شهرستان‌های ایران شهر دارد از جمله انتساب بست به بستور و رخد به رهام (تفضلی، ۱۳۸۹: ۲۶۶).

مارکوارت ساخت دو شهر شوش و شوشتر توسط شوشان‌دخت را بر اساس سنت شهرسازی و نام‌گذاری شهرها، بر پایه شباهت نام این دو شهر به نام این بانو توضیح داده و بر آن است که گرچه محتمل است که در زمان پادشاهی یزدگرد اول در این دو شهر بزرگ، شوش و شوشتر، یهودیان زیادی می‌زیسته‌اند و این دو شهر در زمان او دورانی طلایی داشته‌اند، اما نسبت ساخت این دو شهر به شوشان‌دخت و نفوذ و تأثیر او، تنها بر اساس شباهت لغوی و ریشه‌ای این اسامی (شوشان‌دخت، شوش، شوشتر) صورت پذیرفته است (Markwart, 1931: 43, 96-9). نتزر نیز بنیان‌گذاری شوش توسط شوشان‌دخت را یک خلط تاریخی و نابهنگام می‌داند (Netzer, 2007: 74) و دیدن‌گرن بر آن است که تنها شباهت این نام‌ها باعث چنین تصویری شده و احتمال بسیار هست که ملکه شوشان‌دخت، تنها جماعات و مهاجرنشین‌هایی یهودی را در این دو شهر تشکیل داده یا تقویت کرده باشد. فعالیت او به عنوان پایه‌گذار باشگاه‌های یهودی از فقره ۵۳ شهرستان‌های ایران نیز برداشت و تصدیق می‌گردد مبنی بر اینکه او از همسرش خواست به یهودیان اجازه اقامت در اصفهان را بدهد. اینکه اصفهان مقر قدیم یهود بوده را منابع دیگر تأیید می‌کنند. یکی از دو محله اصفهان در هنگام فتح شهر به دست اعراب، الیهودیه نام داشت (Widengren, 1961: 140-1). در *شهرستان‌های ایران‌شهر آمده* که جی (اصفهان) را اسکندر فرزند فیلیپ ساخت، اما یزدگرد فرزند شاپور بود که بنا به درخواست همسرش، شوشان‌دخت یهودیان را به آنجا انتقال داد و آنجا را اقامتگاه یهودیان ساخت. منابع ارمنی - تاریخ آرامنه موسی خورنی - و نیز فارسی به انتقال عده‌ای یهودی ارمنی به فارس و اصفهان در زمان شاپور دوم و یزدگرد اول اشاره می‌کنند (مارکوارت، ۱۳۷۳: ۶۸). ویدن‌گرن در سخن موسی خورنی مبنی بر مهاجرت دادن یهودیان از وان (ارمنیه) به اصفهان در داخل ایران، نیز تردید روا می‌دارد و گزارش‌های وی را ترکیبی از واقعیت و افسانه و تخیل و قایع و در نتیجه بی ارزش می‌داند (Widengren, 1961: 134 and 138)؛ منابع تلمودی درباره کوچاندن یهود به اصفهان چیزی ندارند (Neusner, 1970, V. 5: 10). فونک بر آن است که احتمالاً جی از ابتدای کلمه جهودیه گرفته شده است. بنا به نظر دارمستتر در زمان شاهی یزدگرد اول، نیم قرن از زمان اقامت یهود در جی اصفهان می‌گذشت، اما ممکن است که او بر اثر درخواست یا نفوذ همسر یهودی‌اش تنها به یهودیان برای ساخت و ساز در اقامتگاهشان کمک کرده باشد. البته ویدن‌گرن که گفته فونک و دارمستتر را نقل کرده، تردید در باب فقره ۱۰ شهرستان‌های ایران مبنی بر این که «شهرستان خوارزم نرسه جهود کرد» را روا نمی‌داند (Widengren, 1961: 120ff).

گری نوشته است: «نرسس (یا نرسی)، «پسر زن یهودی» (Narsai Yahutakan)، شهر خوارزم، خیوه جدید را پایه نهاد، اما افزوده که «این شهر در اوستا (یشت ۱۰: ۱۴) تحت نام هوایریزم (Hvairizem) ذکر شده است» (Gray, 1916: 462-465). نیوسنر نیز در اصل ساخت شهری یا انتقال یهود به شهری به درخواست یک همسر یهودی تردید کرده است (Neusner, 1970, V. 5: 10).

بررسی نظر دارمستر درباره شمیران شاه

دارمستر^۱ معتقد است که شمیران شاهنامه همان همای چهرآزاد در مروج الذهب مسعودی و او نیز همان سمیرامیس است. استنتاج دارمستر عمدتاً بر پایه آن چیزی است که مسعودی در مواضعی چند به شرح زیر در مروج الذهب آورده است:

«به روزگار این پادشاه [یوفهیم، پادشاه یهود و پدر دانیال نبی]، بخت النصر به قلمرو بنی اسرائیل تاخت. وی از جانب پادشاه ایران که در بلخ، پایتخت سلطنت، مقیم بود، مرزبانی عراق و قبایل عرب داشت. بخت النصر بسیار کس از بنی اسرائیل بکشت و اسیر فراوان گرفت [...] پادشاه ایران که دختری از اسیران بنی اسرائیل را به زنی گرفته و از او پسری آورده بود و بنی اسرائیل را به دیارشان پس فرستاد و این از پس سالها بود» (مسعودی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۵۳). و در جایی دیگر آورده: «بسیاری از مطلعان تاریخ ایران گفته‌اند که بخت نصر از جانب این پادشاه [لهراسب پسر گشتاسب] مرزبان عراق و مغرب بود و همو بود که شام بگرفت و بیت المقدس را بگشود و بنی اسرائیل را اسیر کرد [...] وی اسیران بنی اسرائیل را به مشرق برد و با زنی دینازاد نام از آنها ازدواج کرد که مستوجب بازگشت بنی اسرائیل به بیت المقدس شد. گویند دینازاد برای لهراسب پسر گشتاسب فرزند آورد و جز این صورت‌های دیگر نیز گفته‌اند و اینکه همای از طرف مادر از نژاد بنی اسرائیل بود. [...] پس از لهراسب پسرش بشتاسب به پادشاهی رسید [...] پس از او بهمن پسر اسفندیار پسر یستاسب پسر بهراسب به پادشاهی رسید [...] گویند مادر بهمن از بنی اسرائیل از فرزندان طالوت شاه بود [...] گویند وی به دوران پادشاهی خود باقیمانده بنی اسرائیل را به بیت المقدس پس فرستاد و اقامتشان به بابل تا هنگام بازگشت به بیت المقدس هفتاد سال بود و این در ایام کورش ایرانی بود که در عراق از جانب بهمن پادشاهی داشت و آن هنگام مقر بهمن به بلخ بود. گویند مادر کورش از بنی اسرائیل بود و دانیال اصغر دایی وی بود [...] پس از آن همایه دختر بهمن پسر اسفندیار پسر یستاسب پسر لهراسب به پادشاهی رسید که به نسب مادر خود شهرزاد معروف بود [...] پس از او برادرش موسوم به دارا پسر

بهمن پسر اسفندیار به پادشاهی رسید (مسعودی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۶-۲۲۲). روایت مسعودی به همین ترتیب ادامه می‌یابد و چنانکه پیداست در آن هم در نام‌ها و هم در تاریخ‌ها تا آن اندازه اغتشاش، سستی و درهم‌آمیختگی راه یافته که نمی‌توان و نباید به آن به عنوان منبعی برای تاریخنگاری استناد کرد.

گرچه در منابع دربارهٔ اینکه همای نام این زن بوده یا لقب وی اختلاف وجود دارد، اما چند باری نام «شمیران» با نام هما همراه شده است؛ از جمله در *پیراسته تاریخنامه هرات* آمده است: «همای چهارآزاد را شمیران می‌خوانند و عرب شمیره گفتی و او دختر بهمین بن اسفندیار بود» (پیراسته تاریخنامه هرات، ۱۳۸۱: ۹). سپس همین کتاب در روایتی دیگر شمیران را حصاری می‌داند و هرات را نام دختر ضحاک که شهر هرات را او بنا کرد. حمزه اصفهانی نیز آورده: «همای چهارآزاد هی شمیران بنت بهمین و الهما لقب لها» (حمزه اصفهانی، ۱۸۶۶: ۳۳)؛ و مستوفی در ابتدای ذکر پادشاهی همای، می‌نویسد: «همای و هی شمیران بنت بهمین به حکم وصیت پدر پادشاه شد» (مستوفی، ۱۳۶۴: ۹۵). طبری دختر بهمین را با نام «خمانی» معرفی کرده است (طبری، ۱۳۷۵، ج ۲: ۴۸۳ به جلوه) که ظاهراً خوانشی از همای است.

شاید به همین دلایل، دارمستتر ظاهراً شمیران را همین ملکه شمیران و او را احتمالاً با یک واسطه که ظاهراً دینازاد مسعودی باشد، همان سمیرامیس، مادر بزرگ افسانه‌ای آخرین دارا می‌داند که دربارهٔ وی چند روایت و افسانه در برخی کتب یونانیان از جمله پرسیکای کتزیاس آمده است. کتزیاس^۹ می‌نویسد: آشور از عهد باستان - که کس به یاد ندارد- در عصر نینوا و سمیرامیس افسانه‌ای، ماد را تسخیر کرد (دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۳۴). دیاکونوف پس از نقل گفتهٔ کتزیاس، خلاصه‌ای از آنچه دربارهٔ سمیرامید در تاریخ موجود بوده، آورده است: «شامشی-آداد پنجم» در سال ۸۱۰ ق.م درگذشت و «آدادنراری سوم» که کودکی خردسال بود، وارث تخت و تاج آشور گشت. در واقع ملکه بیوهٔ وی «سامورامات» که در تاریخ به نام سمیرامید (سمیرامیس) مشهور است، امور ملک را اداره می‌کرد. حکومت یک زن در میان اقوام پیرامون که به نظامات دوران پدرشاهی خو گرفته بودند، تأثیر عمیقی نمود و افسانه‌های فراوان دربارهٔ «سمیرامید» (سمیرامیس) یا «شامیرام» دیر بازی زبازد عموم بود. ... در دوران حکومت «سمیرامید» و پسراو «آدادنراری سوم» ... بارها علیه مادی‌ها و مانثائی‌ها لشکرکشی شد... ظاهراً آشوریان قصد داشتند سرزمین ماد را کاملاً مطیع و متقاد خویش سازند. متأسفانه ما دربارهٔ این لشکرکشی‌ها ... اطلاعات مختصری در دست داریم... به هر تقدیر روایتی که دربارهٔ تسخیر ماد توسط «سمیرامید» و شوهر او در میان خلق شایع بوده و کتزیاس نقل کرده، اساساً صحیح است، گرچه مؤلف مزبور به رسم خویش، بر

آن پایه افسانه طویلی ساخته و پرداخته است (دیاکونوف، همان: ۵-۲۱۳). سال ۷۸۸ ق.م سال آخرین لشکرکشی سمیرامید و آدانراری سوم به خاک ماد بوده است ... ظاهراً بعدها دو دوره تجاوزات آشور - اوّلی از ۸۳۴ تا ۷۸۸ و دومی از ۷۴۴ تا ۶۷۸ ق.م - در روایات شفاهی و فرهنگ عامه به صورت تجاوز واحدی درآمد و با نام و شخصیت زنی جنگاور - ملکه «سمیرامید» - مربوط گشت (دیاکونوف، همان: ۲۲۳) و همه این وقایع قبل از تأسیس دولت ماد بوده است. به گفته موسی خورنی، آرای پسر آرام (جد کهن شاهان ارمنی) در جنگ با سمیرامید (شامیرام) کشته شد و گویا خود سمیرامید نیز توسط مردی مادی به نام «زراداشت مغ» از کشور خویش طرد شد (ظاهراً این نیز انعکاسی است از خبر کزیاس درباره جنگ نینوا و سمیرامید با اوکسیارت، زائورت یا «زورواستر» = زرتشت پادشاه باکتريا) (دیاکونوف، همان: ۴۳۱). پیرنیا، احتمالاً به دلیل کم اعتباری گزارش‌های کزیاس، مکرراً تأکید می‌کند که «سمیرامیس ملکه آشور شخص تاریخی نیست» (پیرنیا، ۱۳۰۶، ج ۳: ۲۲۶۸).

سپس دارمستتر بر این پایه، شروع به نقل چندین داستان و روایت مرتبط با سمیرامیس کرده مبنی بر اینکه او ریشه‌ای یهودی داشته که بنا بر *مروج الذهب* در زمان بخت النصر (نبوکدنصر)، همراه با دیگر یهودیان، به ایران تبعید شدند و نتیجه گرفته: «بهرام گور با رساندن نسبش به شمیران، که همان همای چهارآزاد است، به طور غیرمستقیم مدعی ریشه‌ای یهودی برای خود شده است. این مطلب، به صورت مستقیم، گواهی متن پهلوی (شهرستان‌های ایرانشهر) را مبنی بر اینکه بهرام از سوی مادر، وارث ملکه‌ای یهودی است، تأیید می‌کند»^{۱۰} اما خود می‌افزاید «اگر بهرام گور پسر مادری یهودی بوده، چرا هیچ اثری از این قضیه در داستان‌های او نیست و نیز هیچ کتابی در دوره اسلامی به ریشه یهودی او اشاره نکرده است» (Neusner, V. 5: 11). نیوسنر پس از نقل این سخن دارمستتر، با تردید در استنتاج وی می‌نویسد: نباید در باب یک شعر فارسی متأخر، با استفاده از افسانه‌های بسیار قدیمی ایرانی به چنین استنتاجی رسید (Neusner, 1970, V. 5: 11).

علاوه بر ردیه منطقی نیوسنر، در رد نظر دارمستتر دو دلیل دیگر نیز می‌توان آورد: یکی اینکه وقتی ساسانیان بر کار آمدند، مدت‌ها بود که خاطره مادها و هخامنشیان، به دلیل سرشت تاریخ در نزد اقوام کهن، از میان رفته بود و سنت داستان‌های پهلوانی ایران نیز پیش از آنها شکل و قوام تقریباً کامل یافته بود (رک: یارشاطر، ۱۳۶۳: ۲۰۲ به جلو بویژه ۲۰۴ و ۲۰۵)؛ بنابراین وقتی ساسانیان از کسانی چون کورش و داریوش خاطره‌ای در ذهن نداشتند، بعید است که مقصود بهرام از شمیران شه، سمیرامیس بیوه پادشاه

آشور و فاتح ماد بوده باشد. اما دلیل مهم‌تر، خود سخن فردوسی است که دارمستتر در فهم آن لغزیده است. فردوسی از قول بهرام آورده: «ز مادر نبیره شمیران شهیم» و دارمستتر آن را بنادرست چنین فهمیده است: من از ملکه شمیران نسب می‌برم^{۱۱}؛ درحالی که از سخن فردوسی این مطلب به طور قطعی استنباط نمی‌شود؛ شاید مقصود بهرام، پدر بزرگ یا جد مادری اش (یک شاه) بوده است نه مادر بزرگ و جدش (یک شاهبانو) از سوی مادر.

محققان یهودی و اروپایی

به استثنای فرای که داستان پیوند زناشویی یزدگرد با دختر بطریق یهود امپراتوری (Resh Galutha) و داستان کشته شدن شاه توسط اسبی شگفت‌انگیز را از داستان‌های افسانه‌ای می‌داند (فرای، ۱۳۸۲: ۵۰۹)، سایر محققان یهودی و اروپایی در بحث از دوره ساسانی و در ادامه مطالب شهرستان‌های ایران‌شهر، غالباً بر آنند که شمیران شه فردی یهودی بوده و دختر یا نوه او به همسری یزدگرد درآمده است. آنان در این استدلال بر چند نکته تمرکز داشته‌اند:

۱- وضعیت یهود در دوران یزدگرد؛ ساسانیان در کل، رفتار بهتری با یهودیان داشتند و دوران یزدگرد (۴۲۰-۳۳۹) از این حیث شاخص است. اوضاع ایران در آغاز سلطنت وی بسیار آشفته بود و او با لیاقت و سیاست توانست بر آشفتگی‌ها فایق آید. از جمله رفتارش با پیروان سایر ادیان با تساهل، تسامح و مهربانی همراه بود؛ گرچه برخی بر آنند که این مهربانی با اقلیت‌ها انگیزه سیاسی داشت (Neusner, 1970, V. 5: 5).

گفته‌اند سه شهر یهودی سورا، پومبیتا و نهاردیا هر یک نماینده‌ای در دربار یزدگرد داشتند و رهبر یهودیان محرم شاه ایران بود. در این دوران یهودیان پیشرفت کردند و جمعیت‌های بزرگی را پدید آوردند به طوری که یهودیان روزگار یزدگرد را با روزهای خوش گذشته در زمان هخامنشیان مقایسه می‌کردند (Levi, 1999: 144). ارتباط نزدیک میان ساسانیان و بویژه یزدگرد اول با یهودیان را برخی منابع غیرساسانی از جمله تلمود تأیید می‌کنند. بنا بر تلمود، یزدگرد اول رابطه نزدیکی با جامعه یهود داشت تا آنجا که گفته‌اند یزدگرد خاخام یهود را با مهربانی و تواضع مورد خطاب قرار می‌داد و از متون مقدس یهود برای آنها شاهد می‌آورد (نیوسنر، ۱۳۸۱: ۳۵۴). «اممار، مار زوطرا و روشی^{۱۲} بر دروازه کاخ عزیزگور پادشاه [یزدگرد] نشسته بودند. پیشکار شاه بر آنان گذشت. روشی انگشتش را به دهان برد [و بر غذای

شاه استفراغ کرد]. پیشکار به اشی گفت: «چرا غذای شاه را اینچنین آلوده کردی؟ ... او گفت: من گوشت خوک جذامی و آلوده در این غذا دیدم. آنها گوشت را واریسی کردند، اما چیزی در آن نیافتند. او انگشتش را روی قسمتی از گوشت گذاشت و گفت: آیا اینجا را هم واریسی کرده‌اید؟ آن نقطه را واریسی کردند و قسمت خراب و جذام دار گوشت را یافتند. ربی‌های دیگر به او گفتند تو با چه جرأتی چنین کردی؟ او به آنها پاسخ داد: «من روح جذام را که بر بالای گوشت در پرواز بود، دیدم» (Neusner, 1970, V. 5: 12).

ربی اشی گفت که: هونا بر ناتان به من گفت که: یکبار من در مقابل ایزدگر ایستاده بودم و کمر بندم به سمت بالا لغزید، اما او، خود، آن را پایین آورد و در همان حال به من گفت: «مملکت کهنه و امت مقدس» در باب تو نوشته شده است. وقتی من به نزد اممار بازگشتم، او به من گفت: «و پادشاهان لالاهای تو خواهند بود» در باب تو انجام شده است^{۱۳} (Neusner, 1970, V. 5: 12)^{۱۴}

یزدگرد روابط دوستانه‌ای با یهودیان و رهبران آنها داشته و از بین آنها چند مرد برجسته را در دربارش می‌پذیرفته است. کمر بند هونا بر ناتان را به دست خود درست می‌کند و از عهد قدیم آیه‌ای می‌خواند. ادعا شده که شاه شاهان کمر بندی را به نشان افتخار به حداقل یکی از رهبران یهود در بابل اعطا کرد. گرفتن کمر بند نشان نزدیکی و ارتباط بین دهنده و گیرنده به شمار می‌رود. به یاد داشته باشیم که کتیر در یکی از نوشته‌هایش افتخار می‌کند که کمر بندی از شاه شاهان دریافت داشته است. اینکه رش گالوت (نام عام برای رهبران یهود) به عنوان نماینده همه یهودیان در درون مرزهای ایران موقعیت ممتاز و مستحکمی داشته، آشکار و واضح است و منابع دیگر هم آن را تأیید می‌کنند. حتی فرض شده که او از اشخاص بسیار برجسته در امپراتوری بوده و شخص سوم پس از شاه بوده است. نولدکه این فرضیه را رد کرده، اما دریافت هدیه کمر بند دلالت بر داشتن یک موقعیت رسمی می‌کند (Widengren, 1961: 140-141؛ نیوسنر درباره حکایات تلمودی می‌نویسد: «از همه این حکایات تلمودی می‌توان نتیجه گرفت که روزگار یزدگرد به آزار یهود شهرت ندارد. همچنین محتمل است که مانند دوران سلطنت شاپور دوم، زنانی در حرمسرای سلطنتی با اجتماع یهودیان همدردی و همراهی داشته‌اند و نسبت به آنان مهربانی می‌ورزیده‌اند: مادر شاپور و همسر یزدگرد و نیز شاه — بزرگ یهودیان رابطه شخصی خوبی با دربار یزدگرد داشته است» (Neusner, 1970, V. 5: 8-15). دریایی بر آن است که «شاید بخشی از این سخنان فرآورده تاریخ‌نگاری یهودیان باشد، اما تاریخ تماس‌های میان ساسانیان و یهودیان انکار ناپذیر است» (دریایی، ۱۳۸۳: ۷۲).

۲- وضعیت یهود در دوران بهرام گور؛ در دوران پادشاهی بهرام گور نیز یهودیان - بر عکس مسیحیان - در راحتی بودند و کمتر اخباری مبنی بر آزار و ستم بر قوم یهود گزارش شده است. در این زمان، نرسه، برادر بهرام گور، در غیاب وی حکومت می‌کرد (طبری، ۱۳۷۵، ج ۲: ۶۲۱) و مورخان، غرب ایران را ناحیه یهود می‌نامیدند. بدرفتاری بهرام با مسیحیان و خوش رفتاری اش با یهود باعث شد که امپراتور روم، تئودوسیوس، رفتاری بر عکس در پیش گیرد؛ خوش رفتاری با مسیحیان و بدرفتاری با یهود. همین باعث مهاجرت یهودیان از قلمرو روم به ایران بود و جمعیت یهود ایران دو برابر شد (Levi, 1999: 144ff)؛ ویدنگرن در نهایت این امر را که یهود در برخی دوره‌ها وضع بهتری نسبت به بقیه اقلیت‌های دینی داشته، رد می‌کند و می‌نویسد در هر حالی، همه اقلیت‌ها تقریباً مثل هم مورد انعطاف یا سخت‌گیری و شکنجه واقع می‌شده‌اند؛ در مجموع وضعیت یهود بهتر از مسیحیان بود که با امپراتور روم هم دین و مورد حمایت او بودند و با او همراهی می‌کردند و نیز از مانویان. در دوره‌هایی به دلیل وجود زنانی همراهی کننده در سطوح بالای جامعه، و در دوره‌هایی که به شاه در موقع نیاز پول قرض می‌دادند، اوضاع یهود بهتر بود، اما این دوره‌ها بسیار نادر بودند (Widengren, 1961: 157-8).

داستان بهرام با لنبک و براهام جهود که در شاهنامه (شاهنامه، دفتر ششم: ۴۲۴ به جلو) انعکاس یافته، یک استثناست و دور نیست که هدف از آوردن آن، کمرنگ کردن قضیه رفاه یهود بوده باشد؛ «چنان که نولدکه در شروخی که بر ترجمه تاریخ طبری قسمت ساسانیان نوشته، مکرر اثبات کرده است که در کتاب خودای نامگ بیشتر قضاوت‌ها نسبت به خصال و اعمال پادشاهان ساسانی، بنا بر سلیقه و میل طبقه عالی نجبا و روحانیون زردشتی است» (کریستنسن، ۱۳۸۲: ۳۹) و حال آنکه شکند گمانیک ویچار و دینکرد علیه دین یهود و یهودیان مطالب فراوانی دارد (Widengren, 1961: 161). ویدنگرن در مورد داستان بهرام گور و براهام جهود شک می‌کند که داستانی که فردوسی آورده، آیا به سنت ساسانی تعلق داشته و یا به دورانی متاخرتر؛ چنانکه قطعاً معلوم نیست شخصیت پردازی بدنهادانه رامین در ویس و رامین متعلق به دوران اشکانی است یا دوران اسلامی؛ رامین دوستانی یهودی داشت و این ویژگی بد او بود؛ مینورسکی دوستان رامین را تاجران شراب دانسته (Widengren, 1961: 124).

بیشتر محققان یهود و برخی اروپاییان، با تکیه بر مطالب شهرستان‌های ایران از ازدواج یزدگرد با دختری یهودی سخن گفته‌اند. وی را شوشانا، دختر رش گالوت، شاه یهودیان، و مادر بهرام گور

(پنجم) دانسته‌اند، اما خوانش و شکل درست نام این شاه‌دخت تاحدودی ناروشن و غیر قطعی است. دارمستتر نام این زن را در ابتدا «شایان دخت» و سپس «شاسیان دخت» حدس می‌زند. بلوشه خوانش به صورت «شوشان‌دخت» را بهتر می‌داند؛ مرکب از واژه عبری **שושן** (Lily) به معنی نوعی زنبق و واژه پهلوی دخت یا دوخت به معنی دختر.^{۱۵} ویدنگرن توضیحات مختلفی درباره این نام داده، اما افزوده که شکل شوشین دخت ترکیبی از شوشین عبری (زنبق) و دخت پهلوی (دختر)، بهترین چیزی به نظر می‌رسد که در دست است (Widengren, 1961: 140).

نیوسنر در مسئله ازدواج یزدگرد با یک دوشیزه یهودی (شیشین دخت) تردید روا نمی‌دارد (نیوسنر، ۱۳۸۱: ۳۵۴)؛ لوی نیز شوشانا را بتصریح دختر یک یهودی ایرانی برجسته به نام مار کهنه معرفی کرده و مار کهنه را از محارم نزدیک شاه و مدیر مدرسه پومبیتا دانسته و سپس گفته که درست مانند دوران هخامنشی، ایران یک بار دیگر یک ملکه یهودی داشت (در اشاره به استر همسر خشایارشا) (Levi, 1999: 144-5). کریستنسن نوشته یزدگرد با همه اقلیت‌ها حتی قوم یهود که فاقد اهمیت سیاسی بود، خوش رفتاری و تساهل و تسامح داشت و شاید بتوان گفت وی در همین مسیر و برای دلجویی از یهود، با دختر رش گالوت زمانش ازدواج کرده باشد؛ البته یزدگرد رفتار خویش را نسبت به مسیحیان تغییر داد و تحت تاثیر القانات موبدان زرتشتی که هیچ دیانتی را در داخل کشور تجویز نمی‌کردند، با آنها بدرفتاری نمود (کریستنسن، ۱۳۸۲: ۱۹۳)،^{۱۶} اما تغییری در رفتارش نسبت به یهود پدید نیامد و می‌دانیم که قوم یهود - بر خلاف مسیحیان - در این زمان اهمیت سیاسی نداشت (کریستنسن، ۱۳۸۲: ۱۹۷).

بن زوی درباره شوشان‌دخت می‌نویسد شوشان‌دخت با پسرش فیروز اصفهان را ساخت که دارالیهود نامیده می‌شد و هنوز محله‌ای به نام «یهودیه» دارد و نیز اجتماعات یهودی را در همدان تأسیس کرد. مقبره‌اش را نیز در همدان می‌داند. گرچه بعداً متذکر می‌شود که سنت یهود آن آرامگاه را متعلق به مردخای و استر می‌داند. او می‌افزاید که هم سنت ایرانی و هم سنت یهودی بر آنند که وی دختر رئیس یهودیان بوده، اما معلوم نکرده‌اند که آیا پدرش مار کهنه بوده یا مار بیمار یا مار زوطرا. به هر حال تاسیس جوامع یهود در خوارزم، اصفهان و همدان را به وی منسوب می‌داند (Ben-Zvi, 1963: 209 and 247-8).

سنت ربی‌های یهود مهربانی مادر شاپور دوم و همسر یزدگرد و مدارای خود یزدگرد با یهود را تأیید می‌کنند (Levi, 1999: 114ff). نیوسنر می‌نویسد که ازدواج یکی از شاهان ساسانی با دختر رهبر-بزرگ یهودیان و نیز تولد شاهی ایرانی از دختر یکی از رهبران-بزرگان یهودی را علاوه بر شهرستان‌های ایران‌شهر، منابع مسیحی نیز آورده‌اند (Neusner, 1970, V. 5: 10)؛ اما شگفت اینک منابع تلمودی هیچ چیزی در مورد این ازدواج ثبت نکرده‌اند و حال آنکه می‌دانیم یهودیان به دلایل دینی و سیاسی به ثبت وقایع مهم بخصوص شجره‌نامه‌ها اعتقادی خاص داشته و دارند. با توجه به تاریخ و فرهنگ دینی یهود، در باب این فقدان می‌توان استدلالی آورد:

تا زمان موسی (ع) رهبر دینی جامعه یهود غالباً همان رهبر سیاسی بود، اما پس از وی، بویژه در میان یهودیان در تبعید، این دو از هم تفکیک شدند. رهبران سیاسی از خاندان داوود و با اثبات لیاقت خویش برگزیده می‌شدند، و روحانیان و رهبران دینی بخصوص آنان که می‌بایست مسئول انجام امور دینی به‌ویژه امر قربانی باشند، از خاندان هارون برگزیده می‌شدند.^{۱۷}

«در دوره پارتیان جمعیت یهود در ایران افزایش یافت. یهودی که بعد از شکست در ۷۰ میلادی از تیتوس، به ایران مهاجرت کرده بودند. مرز ایران فرات بود و به یهودا نزدیک بود. یهودیان ایران در شوش، اکباتان، بین‌النهرین، آذربایجان، کردستان، نیشابور و بلخ جمعیت زیادی داشتند. در همین دوره مجلس و موسسه‌ای تشکیل دادند که توسط پارتیان به رسمیت شناخته شد و در واقع هیچ گوشه‌ای در دو امپراتوری ایران و روم نبود که یهودیان در آنجا نباشند: از نیل تا دجله و از فرات تا دانوب، اما در ایران از همه جا بیشتر بودند» (Levi, 1999: 114).

«تشکیلات رهبری سیاسی یهود (Exilarchate) را بلاش اول (۵۱ تا ۷۸ م) که از قضا در میان اشکانیان بی‌تعصب، متعصب‌ترین شاه بود (رک: پیرنیا، ۱۳۰۶، ج ۳: ۲۴۶۵)، در سال ۷۰ میلادی با هدف رقابت با رومیان و بهره‌مندی از حمایت یهود پدید آورد. در دوره اشکانی این تشکیلات اقتدار و احترامی فراوانی داشت؛ ساسانیان هم بعد از چندی به لزوم چنین تشکیلاتی پی بردند. در دوره‌هایی میان پیشوایان دینی (ربی‌ها) و رهبران سیاسی (رش گالوتا) یهود در ایران همبستگی وجود داشت، چنانکه ربی ساموئل با مار عقبای اول، رهبر سیاسی زمانش، همراهی بسیار داشت و به هم احترام می‌گذاشتند. مار عقبای در کلاس‌های ساموئل شرکت می‌کرد و او به مار عقبای احترام می‌گذاشت. البته مار عقبای بسیار درس‌خوانده نیز بود. با وجود این، همواره نوعی اختلاف میان رهبران سیاسی و رهبران دینی (خاخام‌ها) وجود داشت،

زیرا برای ربی‌ها تنها شریعت مهم بود، در حالی که رهبران سیاسی به مسایل سیاسی نیز می‌اندیشیدند (Neusner, 1965: 41-44).

در دوران ساسانی اختلافات میان رهبران سیاسی و پیشوایان دینی بیشتر شد (Neusner, 1970, V, 5: 53) و سرانجام «در حدود ثلث آخر قرن سوم، تنش بین نهاد قدرت (رش گالوت‌ها) و برخی محافل خاخامی افزایش یافت. توجه رش گالوت برای حکومت بر یهودیان این بود که از خاندان داوود است؛ درست مانند مکابی‌ها، هیرودی‌ها و مسیح و دیگر کسانی که مدعی داشتن حق حکومت بر اسرائیل بودند. ادعایی که لازمه‌اش تحصیل در مدارس دینی یا پیروی از قوانین خاخام‌ها نبود؛ در حالی که ربی‌ها با تفسیری خاص از «من» در آیه «به من پادشاهان سلطنت می‌کنند» (امثال، ۸: ۱۵)، رهبری را حق خود می‌دانستند (Neusner, 2007, V 6: 602-3) و با گذشت زمان، رقابت و جدایی میان رهبران دینی و سیاسی یهود بیشتر شد.

این اختلاف‌ها از مدتی قبل از یزدگرد شروع شده بود، اما اوج این اختلافات همین دوران یزدگرد و اندکی پیش و پس از آن بوده است. بر این اساس رهبران دینی که مسوول ثبت و ضبط وقایع بودند و در این زمان و بعد از این زمان دست بالا را در قدرت داشتند، با تمام اهتمام و وسواس خاصی که در ثبت خط خون و نیز تنظیم شجره نامه‌ها بویژه در میان شاهان و رهبران داشته‌اند، از روی نارضایتی از ثبت چنین واقعه مهمی خودداری ورزیده‌اند؛ چنانکه به همین دلیل در تلمود که نوشته ربی‌ها بود، اثری از رهبران سیاسی و وقایع زندگی آنها نیست. عدم ثبت ازدواج یزدگرد با دختر یک رهبر سیاسی یعنی شوشان‌دخت و تولد دست کم یک پسر از تبار یهود از این ازدواج را -اگر واقعا چنین ازدواجی وجود داشته- تنها بر اختلافات میان ربی‌ها و رش گالوت‌ها می‌توان حمل کرد.

با توجه به مقام و موقعیت «رش گالوتا» یا رهبر-پادشاه یهود در ایران این دوره، چنین ازدواجی میان شاه و دختر او را در مجموع می‌توان محتمل دانست؛ ضمن این که القاب نسبت داده شده به یزدگرد مانند بزه‌گر، الأثیم، الخشم (سخت و شریر) و دفر (متعفن) را تا حد زیادی با تساهل دینی او در مدارا با یهودیان و مسیحیان می‌توان توضیح داد^{۱۸}

پیشنهاد پذیرفتنی‌تر درباره هویت این رش گالوت این است که او مار کهنه اول بوده که حدوداً از ۴۰۰ تا ۴۱۵ م. سمت رش گالوتا را داشته است. بنابراین در سال ۴۰۷ که بهرام به دنیا آمده، بر کار بوده است؛ (Widengren, 1961: 140). دارمستتر می‌نویسد بهرام گور در هشتمین سال پادشاهی یزدگرد

به دنیا آمد یعنی در ۸-۴۰۷، پس نمی‌توانسته نوه هونا بر ناتان^{۱۹}، رهبر بزرگ یهود بوده باشد زیرا ناتان در آن زمان دیگر رهبر/بزرگ یهود نبود. از این رو دارمستتر نتیجه می‌گیرد که ملکه یهودی دختر کهنه بوده که از ۳۹۰ تا ۴۱۰ رهبر یهود بوده است^{۲۰} گری نیز همین مطلب را آورده، اما در ادامه نوشته است: شوشان‌دخت، به احتمال زیاد نمی‌توانسته دختر هونا بر ناتان بوده باشد، زیرا، علی‌رغم جایگاه ویژه و تقریبش در دربار یزدگرد، او هرگز رهبر یهودیان نبوده است (Gray, 1916: 462-465). تترز بر آن است که «هویت این رهبر خاص که از او به عنوان پدر شوشان‌دخت یاد می‌شود، مشخص نیست. این شخص می‌تواند مار کهنه اول (Mar Kahana)، مار یمار (Mar Yemar) و یا مار زوطرای اول (Mar Zutra I) باشد که در آن زمان، هر یک، با همین ترتیب، برای مدتی کوتاه منصب رهبری یهود (رش گالوتا) را بر عهده داشتند» (Netzer, 2007: 74).

ویدنگرن و دریایی بهرام را فرزند همین دختر یهودی می‌دانند. ویدنگرن می‌نویسد: بهرام گور که به احتمال زیاد پسر شوشان‌دخت بود، سیاست پدر را نسبت به قوم مادری‌اش در پیش گرفت (Widengren, 1961: 141). دریایی می‌نویسد «بهرام گور چون مادرش یهودی بود، خود نیز یهودی محسوب می‌شد» (دریایی، ۱۳۸۳: ۷۲)؛ اما از میان محققان یهود، لوی بر آن است که از سه فرزند یزدگرد، بهرام، شاپور و نرسه، تنها پسر سوم یعنی نرسه فرزند یزدگرد از شوشانا، همسر یهودی‌اش بوده است؛ سپس از قول کهن صدق آورده که: «بهرام زبان عبری می‌دانست که احتمالاً از برادرش نرسه یاد گرفته بود و نرسه آن زبان را از مادرش آموخته بود» (Levi, 1999: 144 ff). بن زوی که بر تحقیقاتش وجه سیاسی غالب‌تر است تا وجه علمی، روایات مغشوشی در این باب می‌آورد. او نرسس (نرسه) فرزند ملکه یهودی را پایه‌گذار خوارزم می‌داند، اما بعد او را همان بهرام پنجم یا بهرام گور - یا به نظر او احتمالاً «بر-آهارون» - می‌داند (Ben-Zvi, 1963: 247-8). کریستنسن نیز بیان داشته نرسه، پسر سوم یزدگرد، از زوجه یهودی او بوده (کریستنسن، ۱۳۸۲: ۱۹۹)، اما بعید است که بهرام و شاپور، دیگر پسران یزدگرد، از همین دختر بوده باشند بخصوص بهرام، ولیعهد وی، که معمولاً ولیعهد پسر همسر اول باید می‌بود. به هر حال نرسه پس از به سلطنت رسیدن بهرام، از جانب بهرام حکومت خراسان یافت (طبری، ۱۳۷۵، ج ۲: ۶۲۲) و نیز هنگامی که بهرام در دربار نبود، او نایب السلطنه بود. دور نیست که مهربانی بهرام با اقلیت‌ها بویژه با یهودیان نیز بر اثر مساعی همین نرسه بوده باشد که ظاهراً در باب یهودی بودن مادر وی اختلاف و تردید کمتری وجود دارد.

هویت شمیران شاه

چنانکه دیدیم محققان در تعیین هویت شخصی که بهرام خود را از سوی مادر نبیره او می‌داند، تاکنون بر این راه رفته‌اند که نام وی را شمیران و شاه را لقب یا شاخص وی دانسته‌اند و برخی پا از این فراتر گذاشته و شمیران را نام یک زن دانسته‌اند. حتی کزازی که سخنی متفاوت‌تر از بقیه گفته، نوشته است: «شمیران شه که بهرام خویشان را، نازان، از پسینان او می‌داند، به درستی دانسته نیست که کیست. می‌تواند بود که پادشاه هرات باشد که در نوروزنامه، پیدایی تاک و انگور و باده بدو باز خوانده شده است» (کزازی، ۱۳۸۵، ج ۷: ۹-۷۲۸).

نویسنده این سطور با مشاهده نظرات تقریباً بی‌فرجام فوق، به راه دیگری رفت و آن اینکه ممکن است شمیران نه نام یک شخص بلکه نام یک سرزمین، منطقه یا شهر باشد. در شاهنامه در چند موضع دیگر واژه «شمیران» آمده است^{۲۱}، از جمله:

سوی مرزبانان یغمیج و کاه که با فرّ و برزند و با داد و راه،
شمیران (نسخه بدل: سمیران) و رویینه و زاوه کوه کلات از دگر دست و دیگر گروه
(شاهنامه، ۱۳۹۱، د ۸: ۴۴۲، ب ۶-۳۵۵)

که از قضا در این مورد نیز شمیران نام یک منطقه و مکان است^{۲۲}

در مصرع منقول از بهرام گور هم شمیران ظاهراً نام یک مکان است و منظور بهرام کسی است که در آن مکان شاه بوده است. و می‌دانیم که نامیدن شخص به نام یک سرزمین بویژه در دوره ساسانیان رواج داشته است. حمزه اصفهانی وقتی از بهرام سوم ملقب به سکانشاه سخن می‌گوید، می‌نویسد: «پادشاهان ایران چون فرزند یا برادر خود را ولیعهد می‌کردند، او را به لقب یکی از شهرها ملقب می‌ساختند و تا پادشاه زنده بود، ولیعهد را بدان لقب می‌خواندند و چون به پادشاهی می‌رسید، وی را شاهنشاه می‌نامیدند؛ بدین سان بود که بهرام پادشاه را کرمانشاه لقب دادند و انوشیروان را در حال حیات پدرش قباد، به لقب یقرسجان گرشاه خواندند یعنی پادشاه طبرستان» (حمزه اصفهانی، ۱۸۶۶: ۴۸) و پسر ارشد قباد یعنی کاووس، برادر بزرگ خسرو انوشیروان نیز ملقب به پدشخوارگرشاه بوده است (کریستنسن، ۱۳۸۲: ۲۵۶)؛ دور نیست که بهرام از این رسم سیاسی رایج در دوره ساسانی-که دوره‌ای تاریخی است- بهره برده تا مطلبی اسطوره‌ای را تبیین کند.

تعیین مکان سرزمین شمیران

برای تعیین موقعیت جغرافیایی منطقه یا شهر شمیران تحقیقات ارزنده کسروی راهگشاست. وی فهرستی از چندین شمیران یا یکی از مانده‌های آن (شمیرام، شمیرم، شمیلان، سمیران، سمیرم) و سپس چندین تهران و مانده‌های آن را می‌آورد^{۳۳} و می‌نویسد: «س و ش به هم نزدیک است و همانا در نخست بیش از یک حرف نبوده. در زمان هخامنشیان و پیش از آن، که مادان در شمال و پارسان در جنوب می‌نشسته‌اند، «ش»‌های شمال در جنوب «س» می‌بوده مثلاً آبادی‌هایی که در شمال شمیران بوده، در جنوب سمیران می‌خوانده‌اند ... همانا این آبادی‌ها از زمان بسیار باستانی بازمانده و این نام‌ها یادگار زمان‌هایی است که ایرانیان (یا بهتر بگوییم: تیره‌های آری) تازه به این سرزمین آمده بوده‌اند» (کسروی، ۱۳۵۲: ۲۷۴ به جلو). و در جایی دیگر می‌آورد: «به این نکته پی بردم که در ایران و سرزمین‌های همسایه‌اش آبادی‌ها به نام شمیران و سمیران یا سمیرم یا مانند اینها یکی دو تا نیست بلکه با اندک جستجویی توانستم دوازده سیزده تا شمیران پیدا نمایم... این نکته را دریافتم که همه آبادی‌ها که با کلمه «شمی» یا «سمی» آغاز می‌شود، سردسیر است». او سپس شمی یا سمی (و زمی در واژه زمستان در مقابل تابستان؛ و معادل آن در اوستایی، زیما به معنی زمستان و هیما هم به معنی سردی و هم برف در سانسکریت) را به معنی سرد و سردی در جاهای دیگر جز در نام آبادی‌ها نیز می‌یابد. وی ران یا رام یا رم را به معنی جای و سرزمین می‌داند و نتیجه می‌گیرد که شمیران یعنی جای سرد همچین شمیرام و شمیرم و سمیرم و دیگر مانند اینها در مقابل تهران به معنی جای گرم و ران و لان و دان نیز یک واژه توانند بود به معنای مکان و جا» (کسروی، ۱۳۱۰: ۱۹۶ به جلو)^{۳۴}

اکنون باید بار دیگر به داستان و حال و هوای آن برگشت: یزدگرد اول، پدر بهرام قدرت و نفوذ موبدان را کاسته بود و با اقلیت‌های دینی از جمله یهودیان مهربانی می‌کرد. پس از مرگ وی، موبدان آسیب دیده از سیاست تساهل دینی یزدگرد، نمی‌خواستند پادشاهی را به فرزندان وی واگذارند و دور نیست که یهودی بودن بهرام از سوی مادر بهانه ایشان بوده است. بهرام تخت شاهی را با اقتدار تصرف کرد و در صحنه مورد بحث این مقاله، از بزرگی‌های خویش سخن می‌گوید. در چنین فضایی، عقلاً بعید است که او با گفتن «نبیره شمیران شهم» به یک پدر/مادر بزرگ یا جد/جده یهودی اشاره کرده باشد که باز یادآور مهربانی و تساهل دینی یزدگرد و استمرار آن برای موبدان باشد. اتفاقاً

به نظر می‌رسد بهرام با این «شمیران شه»، در برابر موبدان، تباری کاملاً ایرانی را برای خود اثبات و یادآوری می‌کند و هر نوع ناخالصی نژادی از جمله داشتن تباری یهودی را مردود می‌شمارد.

باید به یاد داشت که دست کم این قسمت از شاهنامه متکی بر منابع مکتوب ساسانی و خداینامه‌ها است که نوعی از آن را همان موبدان ثبت و ضبط کرده و انتقال داده‌اند (درباره انواع خداینامه‌ها، رک: شاپور شهبازی، ۱۳۹۱: ۳۴-۸). بعید نیست که انتساب بهرام به شمیران شه بر ساخته خود موبدان باشد تا چنین استنباط شود که از دلایل موافقتشان با شاهی بهرام، یکی همین نسب بردن او از شمیران شه بوده است؛ گرچه می‌دانیم بهرام با بهره بردن از عنصر قدرت و غلبه بر تخت نشست نه با موافقت موبدان. به هر حال نویسندگان منابع مکتوب ساسانی با انتساب به شمیران شه موافق بوده‌اند زیرا اگر کمترین اشکالی در آن می‌دیدند، بعدها براحتی قادر به حذف یا تغییر آن بودند- و این از ویژگی‌های سنت تاریخی نگاری و تاریخ نویسان در ایران بوده است (رک: یارشاطر، ۱۳۸۳: ۱-۴۸۰). در اینجا بهرام نسب یهودی خویش را - اگر اصلاً چنین انتسابی در میان بوده - انکار می‌کند و اصالت ایرانی خویش را مورد تأکید قرار می‌دهد. گرچه در این مصرع بهرام از نسب خویش از سوی مادر سخن می‌گوید، اما هیچ اشاره‌ای نیست مبنی بر اینکه وی در حال صحبت درباره یک زن است و از قضا، سنت غالب تاریخی که بر اساس آن مرد بودن شاه محتمل تر بوده، مؤید آن است که مقصود بهرام از شمیران شه باید یک مرد بوده باشد. به نظر می‌رسد اشاره به شمیران شه اشاره به شخصیتی بسیار برجسته و بزرگ در اساطیر و کهن‌نمون‌ها (archetypes) باید باشد؛ کسی که آوردن نامش به عنوان نیا کافی بوده تا دهان مخالفان، اعم از موبدان، اشراف و بزرگان لشکری و کشوری، را ببندد و موافقت آنان را کسب کند؛ و با توجه به قراینی که بر شمرده شد، نه سمیرامیس، بانوی افسانه‌ای، چنین ویژگی‌ای داشته و نه در میان یهودیان تبعید شده در ایران چنین شخصیت مقبولی یافت می‌شده است. اگر در کنار دیگر قراینی که مطرح گشت، نظر کسروی را در باب ریشه واژه شمیران در نظر داشته باشیم - که ظاهراً دلیلی برای ردش نیست - می‌توان گفت شمیران مذکور در این مصرع، اشاره به منطقه‌ای سردسیر در جغرافیای اساطیری است و تنها ایرانویج اساطیری با زمستان‌هایی سرد و بلند و تابستان‌هایی کوتاه می‌تواند مصداق این اشارت باشد^{۲۵} منطقه‌ای که در وندیداد درباره آن آمده است: «نخستین سرزمین و کشور نیکی که من - اهوره مزدا - آفریدم، ایرانویج بود بر کرانه رود دایتیای نیک. پس آنگاه اهریمن همه تن مرگ بیامد و به پتیارگی، ازدها را در رود دایتیا بیافرید و زمستان دیوآفریده

را بر جهان هستی چیرگی بخشید. در آنجا ده ماه زمستان است و دو ماه تابستان و در آن دو ماه نیز، هوا برای آب و خاک و درختان سرد است. زمستان بدترین آسیب‌ها را در آنجا فرود می‌آورد» (اوستا، ۱۳۸۲، ج ۲: ۶۰-۶۵۹؛ فرگرد یکم، فقره ۳).

همچنان که یارشاطر بیان کرده ساسانیان از مادها و هخامنشیان بی اطلاع بودند و هیچ خاطره‌ای نداشتند، اما در عوض پیشدادیان اساطیری را بخوبی می‌شناختند (یارشاطر، ۱۳۶۳: ۵-۲۰۴). بنابراین شاه ایرانیان در آن منطقه اسطوره‌ای سردسیر را می‌توان شخصیتی کهن همچون جمشید دانست که «بر حسب ذکرش در سرودهای ریگ ودا و آمدن نامش در اوستا و در لوحه‌های عیلامی تخت جمشید، ... ظاهراً قدیم‌ترین انسان نخستین در ایران است» (یارشاطر، ۱۳۶۳: ۲۰۱) و بنابر متون مزدیسنی، فرمانروای ایرانیان در سرزمین سرما (ایرانویج) بوده است^{۲۶} (بهار، ۱۳۶۲: ۱۶۸). در باب وی آمده است: اهورا مزدا جمشید را از سرمای سختی که خواهد آمد، با خبر می‌سازد و به او می‌گوید که باغی — وری — بزرگ بسازد و در آن از همه جانداران و مردم سالم و گیاهان جمع نماید تا موقع بروز سرما نمیرند و نسل بشر و جانوران باقی بماند ... (واحددوست، ۱۳۸۷: ۱-۱۵۰). جمشید وری ساخت و پس از گذشتن سرما و یخبندان همگان در آرامش محض می‌زیستند (عقیقی، ۱۳۸۳: ۴۸۷) و علی‌رغم گناهی که مرتکب شد و بدان سبب فرآز وی دور گشت، نامش جزو جاویدانان زرتشتی آمده است (عقیقی، ۱۳۸۳: ۴۸۶)^{۲۷} در منابع بعد از اسلام، به این ویژگی که جمشید قدرتی داشت تا «مردم را از سرما و گرما و آلام و دردها بر کنار دارد»، اشاراتی شده است (رک: صدیقیان، ۱۳۸۶: ۷۹). سیامک، از پیشینیان جمشید، نیز با سرما دست و پنجه نرم کرد که شکست خورد، اما پیروزی بر سرما و گذراندن آفریدگان از آن نصیب جمشید شد (رک: واحددوست، ۱۳۸۷: ۱۴۲ و ۱۴۸ به جلو). در اوستا، جم نخستین کسی است که گیاه مقدس هوم را به اهورامزدا عرضه داشت ... همچنین نخستین دوره که عصر بزرگ آفرینش نیک است، همان دوران سلطنت جمشید است (واحددوست، ۱۳۸۷: ۱۴۹)؛ و برخی منابع دیگر بر آنند که وی جشن نوروز را وضع کرد و شراب در زمان او تصادفی کشف شده است (اوشیدری، ۱۳۷۱: ۲۳۵). در روایات ملی نیز جمشید کاشف می‌معرفی شده (معین، ۱۳۲۶: ۲۶۷)^{۲۸} و فردوسی آورده است:

سر سال نو هرمز فوردین برآسود از رنج تن، دل ز کین
بزرگان به شادی بیاراستند می و رود و رامشگران خواستند

(شاهنامه، ۱۳۹۱، د ۱: ۴۴، ب ۴-۵۳)

در *نوروزنامه* شمیران‌شه نخستین کسی است که شراب را شناخت و با توجه به قدمت شناخته شدن شراب در میان ایرانیان، این شمیران‌شه نیز یقیناً شخصیتی اساطیری است؛ نکته جالب آنکه شمیران *نوروزنامه* نیز از خویشان جمشید است (عمر خیام، ۱۳۱۲: ۶۵ به جلو) و این نیز خود دلالت بر کهن بودن (پیش نمونه بودن) این شخصیت می‌کند.^{۲۹}

به نظر می‌رسد که بهرام گور، به این شخصیت اساطیری اصیل و شاخص اشاره می‌کند و با انتساب خویش به او، هم اصالت و ایرانی بودن و هم قدمت نسب خویش را از سوی مادر مؤکد می‌کند و نسب خویش را از زاویه‌ای دیگر برجستگی می‌بخشد همچنان که قبل از آن اصالت ایرانی خاندانش را از سوی پدر نیز بیان کرده بود (شاهنامه، ۱۳۹۱، د ۶: ۴۰۳، ب ۴-۵۷۳).

نتیجه

چنان که گذشت، یزدگرد برای کوتاه کردن دست موبدان و اشراف از کارها، سیاست تساهل و تسامح با اقلیت‌های دینی را در پیش گرفت و احتمالاً با دختری یهودی ازدواج کرد که در *شهرستان‌های ایران‌شهر* نام وی شوشان‌دخت دختر راس الجالوت ذکر شده است. این اعمال موجب نارضایتی بیشتر موبدان و اشراف شد، تا آنجا که پس از مرگش، مانع سلطنت بهرام، فرزند وی، شدند. بهرام با قوه قهریه بر تخت نشست و بنا بر رسم زمان، در ضمن مطالبی در وصف خود گفت: «ز مادر نبیره شمیران شهم».

دارمستتر این شمیران‌شه را یک زن دانسته و با استناد به برخی متون از جمله *مروج الذهب* مسعودی، وی را با واسطه‌ها چهارزاد، سمیرامیس افسانه‌ای پنداشته و سپس سمیرامیس را دارای تباری یهودی دانسته است. دیگر محققان بویژه محققان یهودی با این تصور که شمیران شاه مذکور در این مصرع، پدر همین شوشان‌دخت بوده، به دنبال شناسایی وی رفته‌اند و به اشخاصی به نام مار کهنه یا مار بیمار و یا مار زوطرای اوّل رسیده‌اند؛ و اینها سه رش گالوتی هستند که از نظر زمانی می‌توانسته‌اند پدر شوشان‌دخت باشند و هر سه ارتباط خوبی با دربار یزدگرد داشته‌اند. برخی هر سه فرزند یزدگرد، شاپور، بهرام و نرسه، را از این همسر یهودی دانسته‌اند و برخی دیگر، تنها فرزند سوم یعنی نرسه را که احتمالاً حق با آنهاست. یهودی بودن مادر بهرام و به تبع، نیای مادری وی، ضمن اینکه فاقد پشتوانه‌های متقن در منابع ایرانی و حتی یهودی است، با فضا و زمینه داستان نیز ناهمخوان است. بعید است که در چنان فضایی، بهرام، شخصی غیر ایرانی را نیای خود از سوی مادر معرفی کند و به آن نازان باشد چنان که در

بیت چنین نازشی مشهود است. بهرام با استفاده از قدرت و سپاه مندر بر تخت نشست، اما به خاطر رفتار پدرش در کوتاه کردن دست موبدان و اشراف و تساهل با غیر زرتشتیان - که ازدواج یزدگرد با دختری یهودی در شمار مصادیق آن بود- و نیز بالیدن خودش در سرزمینی غیر از ایران مورد انتقاد بود. او ابتدا خود به انتقاد از رفتار پدر پرداخت و خود را نیز از قربانیان آن رفتار دانست و سپس در چند بیت خود را از سوی پدر و بخصوص مادر ایرانی و دارای اصل و نسبی کهن معرفی کرد.

شمیران مذکور در بیت نه نام یک شخص بلکه نام یک سرزمین کهن است؛ سرزمینی اساطیری و سردسیر که بزرگ ایرانیان در آن سرزمین یعنی شمیران شاه با اقدامات و اعمالی مهم، گامی بزرگ برای امنیت و رفاه ایرانیان برداشته و خاطره‌ای فراموش نشدنی از خود بر جای گذاشته بود؛ در تاریخ اساطیری ایران، این مختصات بر جمشید قابل انطباق است و مخالفان بهرام این اشارت و بواقع بشارت بهرام را درک می‌کرده‌اند. بهرام با رساندن نسب خود به این شخصیت اسطوره‌ای برجسته، بواقع بر اصل ایرانی و کهن خود تأکید می‌کند و تلویحاً دنباله‌روی از جمشید در اندیشه و رفتار را به آنان نوید می‌دهد.

یادداشت‌ها

۱. درباره رفتار یزدگرد در در اواخر سلطنتش با مسیحیان و علل آن، رک: Theodoret, 1854, V. 5: 245-248 و نیز: کریستنسن، ۱۳۸۲: ۸-۱۹۷.
۲. نخستین بار نولدکه در باب مرگ مشکوک یزدگرد سخن گفته است (۱۳۷۸: ۱۱۰-۱۰۹)؛ کریستنسن می‌نویسد: «بعد از مرگ یزدگرد جسد او را در دخمه قرار ندادند» (کریستنسن، ۱۳۸۲: ۲۲۴) که ظاهراً گویای ناخشنودی موبدان از یزدگرد است. اخیراً جلیلیان که اطلاعات مربوط به یزدگرد را از منابع مختلف گرد آورده است، در کشته شدن یزدگرد تردید نموده و مرگ او را بر اثر بیماری دانسته است. سپس افزوده که داستان اسب بعد از مرگ یزدگرد توسط موبدان ساخته شده است (جلیلیان، ۱۳۹۴: ۳۲-۱۳).
۳. افسانه‌هایی که در دوره یزدگرد اول نقل شده، غالباً مربوط به پسر او بهرام گور است و این را باید به دلیل تأثیر عمیقی دانست که زندگی پر ماجرای بهرام بر مورخان گذارده است. همچنین شاید به دلیل ضدیتی که نجبای ایران با یزدگرد اول داشتند، عمداً زندگی او را مورد غفلت و تحت الشعاع زندگی بهرام قرار داده‌اند. شاید یکی از علل شاخص بودن بیشتر بهرام در این زمان، حضور او در میان اعراب و ضبط ماجراهای او توسط اعراب بوده که بعدها این ضبط‌ها به مورخان بعد از اسلام رسیده و توسط آنها ثبت گردیده است.

۴. بنا بر چاپ خالقی مطلق، تنها یکی از نسخ (نسخه ق) این بیت و بیت بعدش را ندارد و بقیه نسخ معتبر دارند، و از قضا در این نسخ، این بیت بدون اختلاف در کلمات اصلی در بحث ما، از جمله مادر، نبیره، شمیران شه ضبط شده است. بنیاد استدلال و بحث نویسنده در این مقاله بر این پایه است که ضبط شمیران تنها ضبط باشد، اما اگر شمیران شه تصحیف و تحریف یهودان شه باشد و مصححان شاهنامه متوجه آن نشده باشند- که ظاهراً چنین نیست- آنگاه قضیه بکلی عوض می‌شود. نترز، رهبر یهودیان یعنی رش گالوت را جهودان شاه (یهودان شاه) خوانده است (Netzer, 2007: 74).
۵. تلفظ شوشین دخت یعنی تبدیل «ا» به «ی» مخصوصاً در دوره پارتی یافت می‌شود (Widengren, 1961: 140)؛ صورت‌های دیگری نیز برای این نام پیشنهاد شده است مانند شیان دخت، شسیان دخت، و یوستی آن را یکبار گسیان دخت (جلال و شکوه تخت) خوانده است؛ در این زمینه، رک: Gray, 1916: 465.
۶. Resh galuta (به عبری Rosh Galut، به آرامی Reish Galuta؛ در فارسی میانه Reš Galut، در فارسی راس الجالوت؛ به معنی تحت اللفظی رئیس تبعیدیان و به انگلیسی Exilarch به معنی “Leader of the Exile”) نام عام برای رهبران جوامع پراکنده یهود بود که پس از نابودی پادشاهی یهودیه، از آنجا به بابل تبعید شدند. یهودیان تبعید شده، galah یا galut خوانده می‌شوند.
۷. در کتاب دانیال نبی باب سیزده (← کتاب‌هایی از عهد عتیق، ۱۳۹۳: ۶۹۶ به جلو) داستانی نقل شده مربوط به زنی زیبا به نام سوسنه (شوشان) که مورد طمع دو قاضی یهودی قرار می‌گیرد و خداوند دانیال پیغمبر را می‌فرستد تا آن دو را رسوا سازد و زن را برهاند. همین داستان دانیال نبی، در انجیل درآمیخته (تصحیح حسن آبادی و جهانی؛ زیر چاپ) نیز مورد اشاره قرار گرفته و زن در آنجا شویشان یا شوشان نامیده شده است. از دیگر سو بنا بر مشهور مقبره دانیال نبی در شهر شوش قرار دارد. در مورد وجه تسمیه شهر شوش و شوشتر و نیز سوسنگرد این نکات نیز قابل تأمل است.
۸. توجه داشته باشیم که دارمستر، خود، یهودی زاده بوده است (-Boyce & MacKenzie, 2011: 56). این مطلب هم امتیازی برای او در دستیابی و مطالعه درست تر و دقیق تر آثار یهودی به شمار می‌رود و هم ممکن است بر قضاوت او تأثیر گذاشته باشد.
۹. کنزیاس که در قرن پنجم قبل از میلاد می‌زیسته، خود داستان سمیرامیس افسانه‌ای را مربوط به هزار و پانصد سال قبل از خودش می‌دانسته (رک: دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۴۷ به جلو)؛ ضمن اینکه امروزه معلوم گشته کنزیاس زبان پارسی و خط‌های شرقی را نمی‌دانسته و بسی از سخنان او بی پایه و اساس و ثمره نیروی تصور و تخیل وی بوده است.

10. Bahram-Gôr, en se rattachant à Shémiran, c'est-à-dire à Hùmai Cihràzâd, pro-clame ainsi indirectement son origine juive et se trouve confirmer le témoignage direct du texte pehlvi, qui lui donne pour mère l'héritière royal de Juda (see: Neusner, 1970, V. 5: 11).

11. I am descended from the queen Schemiran (See: Neusner, 1970, V. 5: 11).

۱۲. گفتنی است که نسخه‌های خطی تلمود اسمی از روشی به عنوان معاصر یزدگرد نیاورده‌اند و این تصریح تنها در نسخه‌های چاپی متأخر تلمود دیده می‌شود. احتمالاً این نکته بعدها به عنوان تفسیر و توضیح به تلمود افزوده شده است (در این باب، رک: Gafni, 2006: 799). به هر روی، این اشی خاخامی برجسته، بسیار فعال و خردمند بود. او در سال ۳۵۲ م. در زمان سلطنت شاپور بزرگ به دنیا آمد و در سال ۴۲۷ م. در زمان سلطنت بهرام گور از دنیا رفت. به مدت ۶۰ سال در مدارس یهودی خدمت کرد. وی خود مدرسی چند تأسیس کرد و به امر تربیت شاگردان اهتمام نمود. او مهم‌ترین نقش را در تکمیل، تدوین، ویرایش و تألیف تلمود ایفا کرد. وی با همکاری گروهی از محققان دینی، گمارا و میشنا را که قرن‌ها به صورت شفاهی و سینه به سینه انتقال یافته بود، جمع‌آوری و ثبت کرد. او شخصیتی بسیار قدرتمند و بانفوذ داشت و بشدت مورد احترام بود به گونه‌ای که رئیس یهودیان، هونا بر نائان اقتدار او را پذیرفته بود. اشی از قرار معلوم به دربار شاه دسترسی داشت و همگان بر آن بودند که مدت‌هاست که دانشمند جامع‌الاطراف هم‌چون روشی در میان یهود ظاهر نشده است (Levi, 1999: 136). گرچه در باب کتابت تلمود یک نهی سستی در کار بود، اما او با این استدلال که آن مجموعه عظیم شفاهی از میان خواهد رفت، به کتابت آن پرداخت و امروز تلمود بابلی در کنار تلمود اورشلیم از منابع مهم یهود در احکام شریعت و تفسیر تورات به شمار می‌رود. در اهمیت مقام و مرتبه اشی این بس که عبارات بسیاری در تلمود گفته‌ها و اعمال وی را نقل و تحلیل می‌کنند و نامش بیش از هزار بار در تلمود ذکر شده است؛ در هنگام بحث از آن دوره، او همواره در مرکز قرار دارد و معاصران برجسته‌اش در مراتبی پایین‌تر از او طرح می‌شوند (Nahum Zobel, 2007, V.2: 565-6).

۱۳. اشاره به کتاب مقدس، ۲۰۰۷، خروج (۱۹: ۶) و کتاب مقدس، ۲۰۰۷، اشعیا (۴۹: ۲۳).

۱۴. نیوسنر بر آن است که دلیلی نیست که نقل قول‌هایی از اشعیا را با استنتاج بی دلیل دارمستر ربط دهیم مبنی بر اینکه در اینجا به صورت غیر مستقیم به وجود خون یهودی در خاندان بهرام اشاره شده است (Neusner, 1970, V. 5: 13).

۱۵. برای دیدن نام‌های مشابه که جزء «دخت» در آخر در آنها نیز به کار رفته، رک: Justi, 1895: 492-3.

۱۶. نیوسنر با نقل داستان بهبود سردرد یزدگرد با دعای یک مسیحی، بر آن است که آزار مسیحیان در اواخر حکومت یزدگرد داستانی برساخته است (Neusner, 1970, V. 5: 4-5)، اما دلیل دیگری برای این ادعا نمی‌آورد.

۱۷. لوی پس از آوردن توضیحاتی در باب نهاد رش گالوتا، اسامی و زمان هر یک از رهبران سیاسی جامعه یهود در بابل را در جدولی آورده است (Levi, 1999: 129ff). برای آگاهی از اسامی رهبران دینی این جوامع در این دوران، رک: (Neusner, 1970, V. 5: 47; 2007, V.6: 601-2).
۱۸. برخی محققان گناه بزرگ یزدگرد را آن می‌دانند که در زمان او - و لابد با اجازه او - نخستین کنگره مسیحیت در ایران در حدود ۴۱۰ م. تشکیل شد، اما روایات اسلامی او را تنها با عنوان گنه‌کار (الاثیم) معرفی می‌کنند بدون آنکه به دلیل آن اشاره‌ای کافی نمایند (محمودآبادی، ۱۳۸۲: ۱۹۱)؛ در باب این شورا، رک: دیاکونوف، ۱۳۸۳: ۳۰۳-۴؛ فرای، ۱۳۸۲: ۵۰۸ به جلو.
۱۹. Huna b. Nathan؛ گرچه تردیدهایی هست در اینکه هونا بر ناتان رهبر دینی بوده یا رهبر سیاسی، اما ویدنگرن بر آن است که او رهبر سیاسی بوده است (Widengren, 1961: 140).
۲۰. برای دیدن اطلاعات بیشتر رک: Neusner, 1970, V. 5: 8-14.
۲۱. در شاهنامه، در دو موضع دیگر نیز نام شمیران آمده است:
- شمیران (نسخه بدل: شویران، سمیران، سویران) شکنی و گرگوی وهر/ پراکنده بر نیزه و تیغ زهر (شاهنامه، ۱۳۹۱، د ۳: ۱۵۳، ب ۷۶۱)
- شمیران (نسخه بدل: سواران، سمیران) شکنی و سنگل زهند/ ز سقلاب چون کندر و شاه سند (شاهنامه، ۱۳۹۱، د ۳: ۱۸۹، ب ۱۳۸۰)
- در این دو بیت، شمیران، نام حاکم یا شاه شکن است که در جنگ کاموس کشانی به یاری تورانیان آمده بود.
۲۲. تقوی گیلانی این شمیران را نام یکی از مرزبانان خراسان در زمان یزدگرد سوم در کنار دو تن دیگر از مرزبانان یعنی رادکوه و رویینه دانسته است (تقوی گیلانی، ۱۳۸۳: ۱۰۴). ظاهراً این دریافت اشتباهی است که به خاطر بدفهمی نویسنده و استفاده از نسخه‌ای بی اعتبار رخ داده و حدس خالقی مطلق مبنی بر اینکه «این نام‌ها باید نام کوه‌ها و دژهایی در نزدیکی طوس باشند» (خالقی، ۱۳۹۱: ۲۹۸) درست است، چنانکه امروزه روستایی در حوالی مشهد با نام «بُغمج» وجود دارد.
۲۳. فهرست کسروی چنین است: شمیران آران، شمیران وان، شمیران هرات، شمیران مرو شاهجهان، شمیران تهران، شمیرم ساوه، شمیلان توس، سمیران فارس، سمیران اسدآباد، سمیرم اسپهان (رک: کسروی، ۱۳۵۲: ۲۷۴ به جلو)؛ در باب شمیران تارم، مستوفی قلعه مهم شمیران را در طارم پایین دانسته و یاقوت آن را سمیران ضبط کرده است (رک: لسترنج، ۱۳۶۷: ۲۴۴)؛ ضمناً لسترنج سمیران فارس را قلعه‌ای بلند در نزدیکی ولایت ایراهستان در جنوب خاوری شهر جویم ابواحمد فارس دانسته است (لسترنج، ۱۳۶۷: ۲۷۴).

۲۴. دور نیست که شمشک (از مناطق سردسیر و برف‌گیر اطراف تهران) و شه میرزاد (از مناطق سردسیر اطراف سمنان)، نیز با «شمی» مرتبط باشند.
۲۵. برای دیدن اطلاعات بیشتر در باب این سرزمین اساطیری، رک: فره‌وشی، ۱۳۷۰.
۲۶. در بندهشن ایرانیان از پشت هوشنگ دانسته شده‌اند (اوشیدری، ۱۳۷۱: ۵۰۱).
۲۷. برای دیدن اطلاعات بیشتر و کامل‌تر در باب جم در ادبیات پهلوی، رک: عقیقی، ۱۳۸۳: ۹۰-۴۸۶.
۲۸. نوح، دیونیزوس و باکوس نیز از نخستین کاشفان شراب به شمار آمده‌اند (رک: روزنبرگ، ۱۳۷۱: ۱۱۳).
۲۹. محمد بن محمود آملی در *نمایش‌الفنون* با ذکر داستانی کشف شراب را به جمشید انتساب کرده است. راوندی در *راحة‌الصادور* کشف شراب را به کیقباد و مسعودی آن را به یکی از دو برادر ازور و خلخاس از پادشاهان سریانی نسبت داده است (رک: معین، ۱۳۲۶: ۲۶۷ به جلوه).

کتابنامه

- ابن اثیر، علی بن محمد. (۱۳۸۴). *الکامل فی التاریخ*. برگردان سید محمد روحانی. چ سوم. ج ۲. تهران: اساطیر.
- اوستا، کهن‌ترین سرودهای ایرانیان. (۱۳۸۲). گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه. دو جلد. چ هفتم. تهران: مروارید.
- اوشیدری، جهانگیر. (۱۳۷۱). *دانشنامه مزدیسنا*. تهران: نشر مرکز.
- بهار، مهرداد. (۱۳۶۲). *پژوهشی در اساطیر ایران*. پاره نخست. تهران: توس.
- پروکوپوس. (۱۳۶۵). *جنگ‌های ایران و روم*. ترجمه محمد سعیدی. چ سوم. تهران: علمی و فرهنگی.
- پیرنیا، حسن. (۱۳۰۶). *ایران باستانی یا تاریخ ایران از زمان بسیار قدیم تا انقراض دولت ساسانی*. ج ۳. طهران: مطبوعه مجلس.
- پیگولوسکایا، ن. (۱۳۷۷). *شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان*. ترجمه عنایت‌الله رضا. چ سوم. تهران: علمی و فرهنگی.
- تفضلی، احمد. (۱۳۸۹). *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*. به کوشش ژاله آموزگار. تهران: سخن.
- تقوی گیلانی، محمد حسین. (۱۳۸۳). *فرهنگ نام‌های شاهنامه*. مشهد: عروج اندیشه.
- جلیلیان، شهرام. (۱۳۹۴). «افسانه مرگ یزدگرد». *تحقیقات تاریخ اجتماعی*. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. سال پنجم. شماره دوم. پاییز و زمستان ۱۳۹۴. ۳۲-۱۳.

- حمزه اصفهانی، حمزه بن الحسن. (۱۸۶۶). *تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیا*. به اهتمام کبیر الدین احمد. کلکته: جماعه اشاعه علوم.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۹۱). *یادداشت‌های شاهنامه*. (۱۱). بخش چهارم. چ دوم. تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- خیام نیشابوری، عمر بن ابراهیم. (۱۳۱۲). *نوروزنامه*. به سعی و تصحیح مجتبی مینوی. تهران: کتابخانه کاوه.
- دریایی، تورج. (۱۳۸۳). *شاهنشاه ساسانی*. ترجمه مرتضی ثاقب فر. تهران: ققنوس.
- دیاکونوف، ا. م. (۱۳۴۵). *تاریخ ماد*. ترجمه کریم کشاورز. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- دیاکونوف، میخائیل میخائیلوویچ. (۱۳۸۳). *تاریخ ایران باستان*. ترجمه روحی ارباب. چ دوم. تهران: علمی و فرهنگی.
- روزنبرگ، ف. (۱۳۷۱). «شادخواری در شاهنامه». ترجمه محمود حسن‌آبادی. *کتاب پاز*. شماره ۶. پاییز ۱۳۷۱. صص ۱۳۶-۱۱۲.
- زند بهمن یسن. (۱۳۷۰). *تصحیح و ترجمه محمد تقی راشد محصل*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- زند و هومن یسن و کارنامه اردشیر بابکان. (۱۳۴۲). ترجمه صادق هدایت. تهران: امیرکبیر.
- سیفی هروی، سیف بن محمد. (۱۳۸۱). *پیراسته تاریخنامه هرات*. به کوشش محمد آصف فکرت. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- شاپور شهبازی، ع. (۱۳۹۱). «درباره خداینامک». ترجمه محمود حسن‌آبادی. *فصلنامه پاز*. دوره جدید. سال اول. شماره اول. بهار ۱۳۹۱. صص ۸-۳۴.
- شهرستان‌های ایران شهر. (۱۳۸۸). *آوانویسی و ترجمه فارسی و یادداشت‌ها از تورج دریایی*. ترجمه شهرام جلیلیان. تهران: توس.
- صدیقیان، مهین‌دخت. (۱۳۸۶). *فرهنگ اساطیری - حماسی ایران به روایت منابع بعد از اسلام*. جلد اول: پیشدادیان. چ دوم. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- طبری، محمد بن جریر. (۱۳۷۵). *تاریخ طبری*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. ج ۲. چ پنجم. تهران: اساطیر.
- عفیفی، رحیم. (۱۳۸۳). *اساطیر و فرهنگ ایرانی در نوشته‌های پهلوی*. چ دوم. تهران: توس.
- فرای، ریچارد نلسون. (۱۳۸۲). *تاریخ باستانی ایران*. ترجمه مسعود رجب‌نیا. چ دوم. تهران: علمی و فرهنگی.

- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۹۱). *شاهنامه*. به کوشش جلال خالقی مطلق. چ چهارم. ۸ دفتر. تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- فرهوشی، بهرام. (۱۳۷۰). *ایرانویج*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- کتاب مقدس. (۲۰۰۷). ترجمه ویلیام گلن. فاضل خان همدانی و هنری مارتین. با تجدید نظر کاراپت اوهانس. انگلستان: انتشارات ایلام.
- کتاب‌هایی از عهد عتیق. (کتاب‌های قانونی ثانی براساس کتاب مقدس اورشلیم) (۱۳۹۳). ترجمه پیروز سیار. تهران: نشر نی.
- کریستنسن، آرتور. (۱۳۸۲). *ایران در زمان ساسانیان*. ترجمه رشید یاسمی. ویراستار: حسن رضایی باغ بیدی. تهران: صدای معاصر.
- کزازی، میرجلال الدین. (۱۳۸۵). *نامه باستان*. ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی. ج ۷. تهران: سمت.
- کسروی، احمد. (۱۳۱۰). «شناختن نامهای شهرها و دیه‌ها». *مجله آرمان*. تیر تا شهریور ۱۳۱۰ شماره ۸ صص ۱۹۳-۲۰۰.
- کسروی، احمد. (۱۳۵۲). *کاروند*. به کوشش یحیی ذکاء. چ اول. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- لسترنج. (۱۳۶۷). *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*. ترجمه محمود عرفان. چ سوم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- مارکوارت، یوزف. (۱۳۷۳). *ایرانشهر بر مبنای جغرافیای تاریخی موسی خورنی*. ترجمه مریم میراحمدی. تهران: اطلاعات.
- محمودآبادی، سید اصغر. (۱۳۸۲). *امپراتوری ساسانیان در گزارش‌های تاریخی اسلامی و غربی*. اصفهان: افسر.
- مستوفی، حمدالله بن ابی بکر. (۱۳۶۴). *تاریخ گزیده*. تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران: امیرکبیر.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. (۱۳۷۸). *مروج الذهب و معادن الجواهر*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. چ ششم. دو جلد. تهران: علمی و فرهنگی.
- معین، محمد. (۱۳۲۶). *مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی*. تهران: دانشگاه تهران.
- نولدکه، تئودور. (۱۳۷۸). *تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان*. ترجمه عباس زریاب. چ دوم. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- نیوسنر، ج. (۱۳۸۱). «یهودیان در ایران». *تاریخ ایران کمبریج از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان*. ج ۳. قسمت ۲. گردآورنده احسان یارشاطر. ترجمه حسن انوشه. چ سوم. تهران: امیر کبیر.

واحد دوست، مهوش. (۱۳۸۷). *نهادینه‌های اساطیری در شاهنامه فردوسی*. چ دوم. تهران: سروش
 هوار، کلمان. (۱۳۷۵). *ایران و تمدن ایرانی*. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر.
 یارشاطر، احسان. (۱۳۶۳). «چرا در شاهنامه از پادشاهان ماد و هخامنشی ذکری نیست؟». *ایران نامه*.
 ش ۱۰. صص ۲۱۳-۱۹۱.
 یارشاطر، احسان. (۱۳۸۳). «تاریخ روایی ایران». *تاریخ ایران پژوهش دانشگاه کمبریج*. جلد سوم
 قسمت دوم. ترجمه حسن انوشه. چ چهارم. تهران: امیر کبیر. صص ۵۸۷-۴۵۳.

- Ben-Zvi, Itzhak. (1963), *The exiled and the redeemed*, Philadelphia: The Jewish Publication society of America.
- Boyce, Mary and MacKenzie, D. N. (2007). "Darmesteter, James", in *Iranica Encyclopedia*, Vol. VII, Fasc. 1, pp. 56-59.
- Gafni, Isaiah. (2006). "Political, social, and economic history of Babylonian Jewry, 224-638", in *The Cambridge History of Judaism: Volume 4, The Late Roman-Rabbinic Period*, edited by Steven T. Katz, Cambridge: Cambridge University Press, p.p. 792-820.
- Gray, L. H. (1916). "Pahlavi Literature", in *The Jewish encyclopedia*, vol. 9, pp. 462-465, New York and London: Funk and Wagnalls.
- Justi, Ferdinand. (1895). *Iranisches Namenbuch*, Marburg: N. G. Elwert'sche Verlagsbuchhandlung.
- Levi, Habib. (1999). *Comprehensive History of the Jews of Iran*, Ed. Hooshang Ebrami, Trans. George W. Maschke, California: Mazda Publisher.
- Markwart, J. (1931). *A Catalogue of the Provincial Capitals of Eranshahr*, ed. G. Messina, *Analecta Orientalia III*, (Rome, 1931), p.p. 43-4, 96-99, 104-5.
- Nahum Zobel, Moshe (2007), "Ashi", In *Encyclopaedia Judaica*, 2nd edition, USA: Thomson Gale, Vol. 2, pp. 565-566.
- Netzer, Amnon (2007), "Isfahan xviii. Jewish Community", in *Iranica Encyclopedia*, Vol. XIV, Fasc. 1, pp. 74-77.
- Neusner, Jacob. (1965). *A History of the Jews in Babylonia*: Vol. 1, Leiden: E.J. Brill.
- Neusner, Jacob. (1970). *A history of the Jews in Babylonia*, Vol. 5, Leiden: E.J. Brill.
- Neusner, Jacob. (2007). "Exilarch", In *Encyclopaedia Judaica*, 2nd edition, USA: Thomson Gale, Vol. 6, pp. 600-3.
- Theodoret. (1854). *History of the church* (London), Book V, Chapter 39, pp. 245-248.
- Widengren, Geo. (1961). "The Status of the Jews in the Sassanian Empire", *Iranica Antiqua*, I/1961, 117-62.

